

نهادها و ثمره اقتصادی آنها

نوشته : داگلاس نورث

ترجمه : مهدی خداپرست*

چکیده

نهادها ساختار انگیزشی اقتصاد را شکل می‌دهند، بنابراین فرایند تکامل آنها عملکرد درازمدت اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نهادها دربرگیرنده قوانین، هنجارها، مقررات رفتاری و نحوه اعمال آنها بوده، و مجموعه‌ای از فرصت‌ها را برای فعالیت‌های هدف‌دار سازمانها (بنگاهها، اتحادیه‌های کارگری، عناصر سیاسی و امثالهم) فراهم می‌سازند که ظهور و بروز عملکرد آنها را شکل می‌دهد. اگر نهادها مشوق و پاداش دهنده فعالیت‌های کارآمد باشند در آن صورت برای آن سازمانها، فعالیت در اموری که رشد اقتصادی را به ارمغان می‌آورد، ارزشمند خواهد شد. از طرف دیگر، اگر ساختار نهادی؛ پاداش دهنده فعالیت‌های غیرکارآمد و توزیع‌های تکراری منافع باشد، در آن صورت، سازمانها در آن زمینه؛ به حداکثر سازی سود پرداخته و اقتصاد رشد نخواهد کرد. این مقاله آن چارچوب ساختاری را فراهم آورده است تا روابط متقابل بین نهادها، سازمانها و عملکرد اقتصاد را در طول زمان نشان دهد.

مقدمه

اندیشمندان، از همان آغاز وجود قبیله‌های بسیار قدیمی، تا جوامع مدرن امروزی؛ همواره در جستجوی راههایی بوده‌اند تا ساختار ارتباطات بین انسانها را سامان دهند. نهادها، خواه به صورت راه‌حلی برای مسایل کوچک (هماهنگی در قراردادهای روزمره)، و یا در اشکال پیچیده مبادله، آنگونه که اینک در جوامع مدرن برقرار است؛ مجموعه‌ای از قواعد بازی را ارائه می‌دهند (که وقتی با سایر محدودیت‌ها در نظر گرفته می‌شوند) مجموعه انتخاب اقتصادی [افراد و سازمانها] را تعریف و محدود می‌کنند. [این قواعد بازی] با محدودیت‌های [دانش] انسانی طراحی شده‌اند و بنابراین بگونه [خردپسند] رفتار متقابل انسانها را با یکدیگر شکل می‌دهند توضیح اینکه وقتی ما می‌خواهیم به دوستانمان در خیابان احترام بگذاریم، یا اتومبیلی برانیم، یا مثلاً پرتقال بخریم و یا پول قرض بگیریم و یا کسب و کاری ایجاد کنیم و یا حتی وقتی می‌خواهیم مرده‌مان را دفن کنیم و یا هر کار دیگری انجام دهیم، می‌دانیم و یا می‌توانیم یاد بگیریم که چگونه باید این کارها را انجام داد. بنابراین به سادگی می‌توان تصور کرد که اگر بخواهیم الگوی یکسانی را در کشورهای مختلف انجام دهیم در آنصورت باید بدانیم که این نهادها در جوامع مختلف [در جوامع مختلف] عملکرد یکسانی نخواهند داشت (برای مثال امریکا و بنگلادش را مقایسه کنید).

اینکه نهادها چگونه عملکرد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، موضوعی بسیار بحث انگیز است؛ اما در اینکه عملکردهای متفاوت اقتصادها اساساً در طول زمان از نحوه تکامل نهادها تأثیر پذیرفته است، بحثی نیست. معزاً هیچ یک از نظریه‌های رایج اقتصادی و نظریه تحلیل تاریخ اقتصادی؛ نقش و ارزشمندی نهادها را در عملکرد اقتصادی نشان نمی‌دهد. متأسفانه آنچه عملاً فراموش شده است، طراحی چارچوب تحلیلی است که در آن تحلیل نهادگرایانه، تحلیل اقتصادی و تاریخ اقتصادی بگونه یکپارچه دیده شوند. این بحث و مطالعه وسیع تری که این خلاصه از آن برآمده است، تلاش در جهت پرکردن این شکاف است و لو اینکه این هدف را بصورت بسیار مطلوب برآورده سازد.

بحث اصلی این مقاله آن است که ساختار نهادها، دارای مکانیزم تشویقی خاصی است که مسیر تکامل اقتصاد را در طول زمان شکل می‌دهد. بطور مشخص ساختار نهادی (قوانین و قواعد رفتاری و نحوه‌های اعمال قانون)، به‌مراه محدودیت‌های سنتی (بودجه، فن آوری) مربوط به نظریه اقتصادی، فرصت‌هایی که در هر لحظه‌ای از زمان فراهم است را تعیین می‌کنند. این مجموعه بنوبه خود تعیین می‌کند که کدام یک از سازمانهای هدفمند، (بنگاهها) اتحادیه‌های تجاری، گروههای کشاورز، عناصر سیاسی با فرض هدف

حداکثر سازی ثروت و یا دیگر اهداف سازمان) استفاده از آن فرصت‌ها را ارزشمند تلقی می‌کنند. مادامی که این سازمانها به کسب مهارت‌ها و دانشی می‌پردازند که آنها را در ادامه حیات یاری می‌دهد، به تدریج ساختاری نهادی را تغییر می‌دهند. [به عبارت دیگر] دانش‌ها و مهارت‌های عمومی که کسب آنها ارزشمند تلقی می‌شود، تکامل اقتصادی را شکل می‌دهند. در حقیقت اگر این مهارت‌ها به سمت بهبود شاخص‌های بهره‌وری هدایت شوند، اقتصاد رشد خواهد کرد اما اگر دانش و مهارت‌های اکتسابی از آنها بی‌باشند که سازمانها را به سمت فعالیت‌های توزیع مجدد و یا «رانت جویانه» هدایت کند، اقتصاد از رشد باز خواهد ایستاد. چنین فرایندی خصلت تجمعی دارد و جریان پایداری است که به اخذ تصمیمات بیشمار کار آفرینان سازمانهای سیاسی - اقتصادی منجر می‌شود که آن هم جهت تغییرات اجتماعی درازمدت را شکل خواهد داد.

به هر حال موضوع نهادها از این جهت به وجود آمده‌اند که ساختار مبادله پرهزینه است. بنابراین، بحث با آزمایش ارتباط بین نهادها و هزینه مبادله آغاز می‌شود. اما همانگونه که در بالا به اختصار ذکر شد، نهادها چیزی فراتر از قوانین جاری هستند، لذا به جستجوی دیگر ابعاد این نهادها می‌پردازیم. معمای اصلی تحلیل نهادگرایی، توجه حسابگرانه در وجود و بقای نهادهای «غیرکارآمد» است که مستلزم آزمون نهادهای سیاسی خواهد بود. پس الگوی تغییرات [مناسب] نهادی را که در بالا خلاصه شد، مطرح نموده و در نهایت نقشی که تحلیل نهادگرایی، می‌تواند در فهم عملکرد اقتصادی پویا، ایفا کند قابل ارایه خواهد بود.

۱. نهادها و هزینه مبادله

از زمان آدام اسمیت به بعد، علم اقتصاد بر پایه‌های محکم منافع ناشی از تجارت پایه‌گذاری شده است و تا همین اواخر اقتصاددانان چنین فرض می‌کردند که جریان مبادله بدون هزینه است، حتی بعدها با معرفی تحلیل هزینه معاملاتی، نتیجه ضمنی هزینه بر بودن معاملات اقتصادی عمیقاً درک نمی‌شد. اینک شجاعانه می‌خواهیم نتایج ضمنی ناشی از تحلیل هزینه‌های معاملاتی در اقتصاد را بیان کنیم. بخش معاملاتی (یعنی آن قسمت از هزینه‌های معاملاتی که جنبه بازاری دارد و بنابراین می‌توان آنها را بر مبنای پولی مورد محاسبه قرار داد) در سال ۱۹۷۰ حدود ۴۵ درصد GNP کشور آمریکا را تشکیل داده بود («نورث» و «والیس» ۱۹۸۶). پس، آن اقلام هزینه درصد بالایی از هزینه کل را تشکیل می‌دهند که حاصل جمع هزینه‌های تولید و مبادله بوده و حاصل عملکرد اقتصاد و یا بنگاه‌های انفرادی است اما از آنجایی که نهادها نقش

اساسی در هزینه معاملات دارند (و همچنین در تعیین هزینه‌های تولید ما را یاری می‌دهند)، موفقیت ما در کاهش هزینه کل، نقش تعیین کننده‌ای در عملکرد اقتصادی داشته و خواهد داشت.

اما چرا انجام معاملات تا این حد هزینه بر است؟ پاسخ کوتاه اینکه تعریف و اعمال تعهدات مبادله‌ای متضمن مصرف منابع محدود جامعه است. حتی وقتی که همه افراد جامعه تابع هدف یکسانی داشته باشد (مثلاً به حداکثر رساندن سود بنگاه) انجام معامله باز هم منابع زیادی را طلب می‌کند. اما به هر حال در راستای تحقق اهداف فروش، مانند به حداکثر رساندن سود یا ثروت (یا در عملکرد موسسات در ارتباط با هم) به علت وجود «اطلاعات نامتقارن» در مورد آنچه مورد مبادله قرار می‌گیرد، هزینه‌هایی ایجاد می‌شود که دارای تأثیر اساسی بر فعالیت‌های اقتصادی هستند.

توضیح بیشتر هزینه‌های مبادله متضمن معاینه دقیق‌تری از طبیعت مبادله است. ما مدیون «لانکاستر» (۱۹۶۶) و «بکر» (۱۹۶۵) هستیم که این بینش را در اقتصاد رواج دادند که «هر کالا یا خدمت شامل مجموعه‌ای از ویژگی‌های ارزشمند است»، اینک یک گام اضافی کوچکی برمی‌داریم تا روشن کنیم برخی از آن ویژگی‌ها فیزیکی هستند (مانند اندازه، شکل، رنگ، محل، سلیقه و غیره) و بقیه آنها ویژگی‌های مربوط به حقوق مالکیت هستند (مانند حق استفاده از ملک، حق کسب درآمد از آن، حق جلوگیری از تملک و غیره...). به میزانی که این ویژگی‌ها قابل تفکیک است باید آنها را تعریف کرد، یعنی اندازه گرفت تا در فرایند مبادله قابل انتقال باشند اما فرایند اندازه‌گیری و حفاظت حقوقی از مایملک افراد نیز هزینه بر است. («پارزل» ۱۹۸۲). این بحث به همان نسبت برای موسساتی صادق است که دارای عملکرد سلسله‌مراتبی هستند. علاوه بر آن اعمال معاهدات نیز هزینه بر است. اگر مبادله شامل انتقال کالای یک بعدی یعنی فقط در لحظه‌ای از زمان باشد (ویژگی ضمنی مورد قبول نظریه نئوکلاسیک‌ها) در آن صورت این موارد اهمیت جزیی خواهد داشت. اما انجام مبادله کالاهایی که دارای ویژگی‌های متعددی هستند مثلاً (ابعاد زمان و مکان را دارند) مسایل دیگری را در جریان مبادله، قابل طرح خواهند ساخت.

برای شرح مسایلی که در مبادلات پیچیده مطرح می‌شوند، بطور خلاصه برخی از دلالت‌های بسیار ساده شده «نظریه بازی‌ها» قابل ارایه است: افرادی که ثروت خود را به حداکثر می‌رسانند معمولاً برای ایشان بسیار ارزشمند است که در صورت تکرار بازی و مشروط به اندک بودن تعداد بازیکنان، از شیوه همکاری با دیگر بازیکنان استفاده کنند. بنابراین این بحث همکاری، جایگزین بحث رقابت می‌شود اما چنین تلخیص ساده‌ای به رغم آنکه بر مجموعه‌ای از نظریه‌های بازی گسترش یافته و تقویت و

تکمیل شده، استوار است غنا و تازگی بحث را خدشه‌دار می‌کند (هرچند بر آن استثنائاتی نیز باشد). به عبارت دیگر، هرکدام از این بهبودهای کیفی در نظریه «بازیها» و بحث «همکاری» به جای رقابت باعث شده است، تعداد زیادتری از اینگونه نظریه‌ها را از دور خارج کند.

حال اگر فرض «نظریه بازی‌ها» را معکوس سازیم یعنی در زمانی که بازی دیگر تکرار نمی‌شود (و یا بازی خاتمه یافته است)، یا وقتی از دیگر بازیکنان هیچ شناختی نداریم و یا زمانی که تعداد بازیکنان بسیار زیاد هستند، دیگر تداوم همکاری دشوار است در حقیقت این دو قطب متضاد، تضاد دنیای واقعی را منعکس می‌کنند. ما معمولاً رفتار مبتنی بر همکاری را در شرایطی مشاهده می‌کنیم که افراد پی‌درپی با هم مبادله می‌کنند، وقتی که هرکدام اطلاعات زیادی از یکدیگر دارند و یا وقتی که تعداد افراد گروه اندک است، اما در قطب دیگر که بحث پتانسیل اقتصادی منافع ناشی از تجارت، در جهانی با تخصص‌گرایی و تصمیم‌کار و فن‌آوری بالا مطرح است، روابط مبادله‌ای که غیررسمی باشد استثنائی خواهد بود. زیرا افراد الزاماً مبادله تکراری نداشته، طرف مقابل را نمی‌شناسند و با تعداد محدودی هم سروکار ندارند. در حقیقت بنای خالص مبادله غیررسمی برخلاف فرضی است که در نظریه بازیهای متکی بر همکاری فرض شده است دلیل این امر آن است که هزینه اندازه‌گیری و اعمال قانون، آنگونه که در بالا ذکر شده است متضمن اشکال پیچیده‌ای از مبادله است. حل موفق (الگو) متضمن ایجاد نهادهایی است که در قالب «نظریه بازی‌ها»، منافع راه‌حلهای متکی بر همکاری را می‌افزاید و یا هزینه معیوب بودن سیستم را کاهش می‌دهد، و در قالب هزینه‌های معاملاتی، کاهنده هزینه مبادله و یا کاهنده هزینه تولید به ازاء هر مورد مبادله، بگونه‌ای که منافع ناشی از تجارت افزایش یابد، عمل می‌کند. پس صرف نظر از انتخاب رویکرد، کلید حل مسأله، بررسی نهادهاست.

۲. معرفی ابعاد نهادها

نهادها در برگیرنده محدودیت‌های غیررسمی و قوانین رسمی، و ویژگی‌های اعمال آنها بوده، و همراه با یکدیگر، ارایه دهنده قواعد بازی در رفتار مبادلات اقتصادی بین انسانها هستند. آنگونه که نهادها را تعریف کرده‌ایم می‌توانند شامل سازمانها نیز باشند زیرا در سازمانها نیز ساختار روابط بین افراد تعریف شده است. در حقیقت وقتی هزینه‌های ناشی از ساختار نهادی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم نتیجه عمل ناشی از چارچوب نهادهای پایه و نیز ناشی از سازمانهایی است که از این ساختارها بوجود می‌آیند. بخش بزرگی از

این بحث به روشنگری تفاوت‌های آنها اختصاص یافته است. اما چون درک تغییر نهادی نیازمند جداسازی این مفاهیم است آنها را در زیر توضیح خواهیم داد.

برای تشریح تعریف خود از شباهت قواعد بازی دو تیم رقیب در میدان مسابقه ورزشی با مورد مطالعه آغاز می‌کنیم. در این بازی قواعد نوشته شده به همراه کدهای رفتاری نوعاً غیررسمی و نانوشته‌ای وجود دارند که تأییدکننده و تکمیل‌کننده قواعد رسمی هستند، مانند ایجاد جراحت عمدی برای بازیکن کلیدی تیم رقیب نباید اتفاق بیفتد. این قواعد و کدهای غیررسمی بعضاً شکسته شده (و برای عاملان آنها ناچاراً) مجازاتی اعمال می‌شود. بنابراین، بخش مهمی از بازی از احتمال وقوع شکستن مقررات و شدت [هزینه‌بری] مجازات خبر می‌دهد. در این حالت قواعد رسمی و غیررسمی، و اثربخشی مجازات‌ها هویت کامل فرایند بازی را شکل می‌دهد. برخی تیم‌ها بخاطر اینکه به شکستن قواعد بازی مشهور شده‌اند، تیم مخالف را مورد مخاطره قرار می‌دهند. اما اینکه آیا آن استراتژی رفتاری بطور دایم موفق است یا خیر، تابعی از اثر بخشی شدت تنبیه پس از اعلام جرم است. اما بالعکس در برخی اوقات کدهای رفتاری و اخلاق ورزشکاری، بگونه‌ای است که افراد از شکستن موفقیت‌آمیز قواعد هم، دوری می‌کنند، (که این بحث دیگری است) اما به هر حال باید به این نکته توجه کرد، اینکه قوانینی تحلیل شوند که طریقه انجام بازی را معین کنند، یک چیز است و اینکه سازمان را بگونه‌ای الگوسازی کرده و استراتژی خاصی را ارائه دهیم که رفتار گروهی تیم در پاسخ به قواعد بازی بهبود یابند، چیز دیگری است. حال به نهادها برمی‌گردیم تا این عناصر عمومی را [در زندگی روزمره که صحنه رقابت اقتصادی است] مورد کنکاش قرار دهیم.

محدودیت‌های غیررسمی شامل «قراردادهایی» است که برای ایجاد هماهنگی تکامل می‌یابند و تمامی گروه‌ها به حفظ آنها علاقمندند. قواعد رفتاری که به عنوان «کدهای رفتاری» شناخته شده‌اند، و برخی از کدهای رفتاری که شخص برای خود تعیین و اعمال می‌کند مانند معیارهای صداقت و درستکاری، و قواعد رفتاری کنترل‌کننده‌ای که توسط خود فرد (یا گروه) دیگری، از طریق (ضمانت‌های اجتماعی، یا قدرت اجبار) اعمال می‌شوند درجه اثر بخشی تمام آنها تابع درجه اعمال آنهاست. الگوهایی از چنین ساختارهای مبادله هستند که درصد زیادی از ادبیات علمی نظریه بازیها را به خود اختصاص داده‌اند.

کدهای شخصیتی که افراد برای خود تعیین و اعمال می‌کنند برخلاف قراردادهای قواعد رفتاری، شامل رفتار حداکثر سازی ثروت نمی‌شوند بلکه ثروت یاد درآمد خود را برای اکتساب ارزشهای دیگر فدا

می‌کنند. اهمیت آنها در محدود سازی انتخاب افراد موضوع بسیار بحث انگیزی است - برای مثال برای درک الگوی رفتاری رای دهندگان به کنگره ایالات متحده «کالت» و «زوین» ۱۹۸۴ را نگاه کنید اما در بسیاری از این مباحث دلیل اساسی اینکه چرا چنین رفتارهایی مهم بوده و یا می‌توانند مهم باشند، نادیده گرفته می‌شوند. و این آن نهادهایی است که در اکثر موارد به طور عمدی و بعضاً بصورت اتفاقی، باعث می‌شوند که هزینه مبادله برای افراد در چنین رفتارهایی کاهش یابد و این موارد ممکن است ما را به این جمع‌بندی برساند که عقاید افراد اهمیت زیادی داشته باشند. گرچه رای‌های تک تک افراد مهم نیستند اما در مجموع مهم بوده و برای رأی دهندگان نیز هزینه اندکی دارند. قانونگذاران معمولاً راههای کافی برای رای دادن به ترجیحات شخصی خودشان در مقایسه با دیگر کاندیداها باز می‌کنند. و یا عملاً قضاوت در دوره تصدی طول عمر خود با فشار گروه‌های ذینفع حمایت می‌شوند. در هر یک از توضیحات فوق‌الذکر، ساختار نهادی [جامعه] هزینه مربوط به این افراد را به خاطر اعمال عقاید شخصی ایشان تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر انتخابهای انجام شده ممکن است متمایز از آن وقتی باشد که فرد بدون اعتقاد دینی [ناچار به تحمل هزینه کامل آن می‌شد پس هرچه هزینه کمتری را برای اعمال اعتقادات (افکار عقاید و تعصبات فردی) متحمل شویم وجود آن ارزشها نقش یا مشارکت بیشتری در تسریع و بهبود جریان مبادلات خواهند داشت. برای مشاهده مدارک تجربی به کار مشترک «نسن»، «سیلبربرگ» ۱۹۸۷ مراجعه کنید.

شدت اثر اعمال قواعد رسمی از محدودیت‌های غیررسمی متفاوت است در یک دامنه مقیاسی که از ممنوع شده‌ها (امور حرام)، رسوم، سنت‌ها در یک طرف خط آغاز شده و به قوانین مکتوب در دیگر سر مقیاس ختم می‌شوند، اگرچه انتقال تدریجی از محدودیت‌های غیررسمی [اعتقادی] به قواعد رسمی [قانونی] در طول تاریخ یکنواخت نبوده است اما جهت آنها نیز تغییری نداشته است. برجسته‌ترین نکته اینکه، منع و نرخ تغییر بین قوانین رسمی و محدودیت‌های غیررسمی گرچه متفاوت است، ولی قوانین رسمی با فعالیت عمدی عناصر اقتصادی، سیاسی و حقوقی تغییر کرده است در حالی که محدودیت‌های غیررسمی گرچه قطعاً از تغییرات قواعد رسمی تأثیر پذیرفته است اما منابع تغییر آنها پیچیده‌تر بوده و کمتر شناخته شده‌اند و بنابراین نرخ تغییر آنها نیز متفاوت بوده است. به هر حال تحلیل این تفاوت اثر، نتیجه‌گیری‌های مهمی، برای فرایند تغییرات نهادی در برخواهد داشت.

معمولاً قوانین و مقررات اقتصادی ریشه در سلسله مراتب [قانونی کشور] دارد، یعنی از قانون اساسی،

قوانین عمومی و قواعد عرفی آغاز شده و به قراردادهای ویژه و مقررات فرعی سازمانها ختم می‌شود. و هرچه این سلسله مراتب عمودی بالاتر باشد هزینه تغییر قانون، بیشتر است.

قوانین رسمی حوزه سیاسی، سلسله مراتب سیاسی از تصمیم‌گیرندگان اصلی تا کنترل‌های ویژه مربوط به دستور جلسه‌ها را مشخص می‌کنند. قوانین حقوق اقتصادی مالکیت، که مجموعه‌ای از حقوق مرتبط با استفاده از ملک و کسب درآمد ناشی از آن است و حقوق قابل واگذاری را تعریف می‌کنند. در عمل تابع قدرت چانه‌زنی تصمیم‌گیرندگان سیاسی و اقتصادی است یعنی تغییرات نهایی (حاشیه‌ای) [قوانین] براساس تفاوت قدرت چانه‌زنی احزاب تغییر می‌کنند (که در زیر توضیح داده می‌شود). اما وقتی قدرت آغازین احزاب ثابت است، کارکرد این قوانین آن است که مبادله را از بعد سیاسی و اقتصادی تسهیل کند. اما این اثر بخشی اعمال موافقت‌نامه‌هاست که مهمترین و کلیدی‌ترین عنصر تعیین‌کننده عملکرد اقتصادی [جامعه] است و این مهمترین وجه تمایز اقتصاد جهان اول از جهان سوم است. زیرا توانمندی اجرای موثر قراردادها - در طول زمان و مکان - شالوده و یا محور «بازارهای کارآمد» جهان اول را شکل می‌دهد.

هزینه بر بودن تعریف و اجرای پیمانها بیانگر درجه اثر بخشی سازمانهاست. توانایی اقدام به مبادله ارزان و اجرای پیمانها در طول زمان و مکان، نیازمند ساختارهای نهادی پیچیده است و بالعکس عدم توانایی افراد در اقدام و اعمال پیمانها، نتیجه نهادهایی است که معامله (یا تولید) را هزینه بر کرده‌اند. رشد موفق اقتصادی حاصل تکامل نهادهای پیچیده‌تری است که روابط مبادله متکی بر همکاری را در بین افرادی که هیچ اطلاع شخصی از یکدیگر ندارند، را در طول زمان، گسترش می‌دهد قابلیت اعتماد به نهادها به معنای آن است که ما می‌توانیم به نتایج ناشی از معامله با افرادی که حتی بطور فزاینده‌ای از آنها اطلاعی نداریم اعتماد داشته باشیم. ترکیب قواعد رسمی، محدودیت‌های غیررسمی و ویژگی‌های اجرای نهادها محدودیت‌های تدبیر شده توسط افراد را معرفی می‌کند و به همراه محدودیت‌های سنتی نظریه استناد دارد، مجموعه انتخاب اقتصادی شکل می‌گیرد. ادبیات حقوق مالکیت از زمانی که به وجود آمده است حاکی از آن است که حقوق مالکیت در جوامع مختلف نتایج متفاوتی را به ارمغان می‌آورد، اما از آنجا که اثر بخشی اجرای آن قانون و وجود محدودیت‌های غیررسمی در آن جامعه دیده نشده است این رویکرد ناقصی بوده و یا حداقل گمراه‌کننده است. نوع انتخاب‌ها خود را در قراردادهایی نشان می‌دهد که در بین عناصر مبادله‌کننده نه تنها محدودیت‌های رسمی را انعکاس می‌دهند، بلکه عدم اطمینان ناشی از اثر بخشی و هزینه بر بودن اجرا را نیز منعکس می‌کنند. به همین ترتیب پیمان‌ها، و ضمانت‌های غیررسمی جامعه،

نیز در مبادله نقش دارند. بنابراین برای فهمیدن انتخاب‌هایی که در اختیار یک مبادله کننده قرار دارد منوط به درک کاملی از تمامی ابعاد شکل دهنده نهادهاست.

۳. نهادها و هزینه‌های مبادله

برای شرح ارتباط بین نهادها (قوانین رسمی، محدودیت‌های غیررسمی و ویژگی‌های اجرایی آنها) و هزینه‌های معاملاتی با مثال مبادله منزل مسکونی در کشور ایالات متحده بحث را آغاز می‌کنیم.

در تابع مطلوبیت فروشنده، عناصری مانند قیمت، شرایط امنیت اجرایی قرارداد، یعنی احتمال اینکه آیا خریدار تا لحظه اتمام قرارداد در آنجا خواهد ماند، وجود دارد. ارزش این محل مسکونی برای خریدار تابعی از نه تنها قیمت و شرایط اعتباری بلکه تابع آن دسته ویژگی‌هایی است که همراه فروش به خریدار منتقل می‌شود؛ برخی مانند حقوق قانونی؛ که برخی انتقال، و برخی انتقال نمی‌یابد؛ ابعاد دارایی (ملک) و خانه به راحتی اندازه‌گیری می‌شود؛ بقیه ویژگیها مانند ویژگیهای عمومی ملک، که براساس بازرسی محل به سرعت قابل تشخیص است. اما هنوز عواملی دیگری در کار است که لازم به بررسی است. مانند هزینه‌های نگهداری و مراقبت از منزل؛ ویژگی همسایگانی که شاید بسیار دشوارتر است که نسبت به آنها اطلاع و اطمینان لازم را بیایم. به همین ترتیب امنیت ملک در قبال احتمال خرابی‌ها، سلب مالکیت از مالک، فروشنده نامطمئن (کلاهبردار)، یا سرقت از آن تماماً دشواری جمع‌آوری اطلاعات احتمال وقوع و بنابراین اهمیتی که هر کدام در تصمیم‌گیری‌ها دارد را آشکار می‌سازد.

حال در فروض بدیهی نئوکلاسیکی یعنی، با اطلاعات کامل یا هزینه معاملاتی صفر، ارزش دارایی انتقال داده شده با این فرض است که نه تنها خریدار اطلاعات کامل دارد، بلکه بطور کامل حقوق ناشی از ملک را نیز کسب خواهد کرد. در آن حالت، هم خریدار و هم فروشنده قادر بوده‌اند که از ارزش هر یک از این ویژگی‌ها (اعم از فیزیکی و حق مالکیت) بدون هیچ هزینه‌ای مطلع باشند و هیچ عدم اطمینان و عدم امنیتی از حقوق مالکیت وجود ندارد. الگوهای استاندارد عرضه و تقاضای منزل، که هزینه معاملاتی صفر دارند، ارزش دارایی را مشخص می‌کنند. اما در حقیقت، از آنجایی که تمامی ویژگی‌های فوق‌الذکر، ارزش محل مسکونی را در نظر خریدار و فروشنده متأثر می‌سازد و هرچه این تخفیف قیمتی ناشی از این فرضیات غیرواقعی کمتر باشد (یعنی هزینه‌های معاملاتی واقع شده کمتر باشد) در قالب الگوی آرمانی نئوکلاسیکی، بازار کامل‌تر است. پس این نهادها هستند که در قالب کلی، کل این تخفیف قیمتی را تعریف

کرده و اندازه آن را نیز تعیین می‌کنند، و این هزینه‌های معاملاتی است که خریدار و فروشنده ناچاراً متقبل می‌شوند و آن هم ناشی از ساختار نهادی این جامعه است.

برخی از اقلام هزینه‌های معاملاتی انتقال از خریدار به فروشنده، مانند هزینه‌های قانونی نقل و انتقال، هزینه‌های دلالی، هزینه‌های نرخ بهره، بیمه حق مالکیت، جستجوهای مربوط به میزان اعتبار، مالک هزینه فرصت زمانی که هریک از دو طرف معامله باید برای جمع‌آوری اطلاعات صرف نمایند، هزینه‌های جستجو و غیره هزینه کسب اطلاع در مورد نرخ جنایت، حفاظت پلیس، سیستم‌های ایمنی محیط زندگی تماماً در برگیرنده هزینه‌هایی برای خریدار خواهد بود. به میزانی که تابع مطلوبیت فرد از همسایگان پرسروصدا، حیوانات دست‌آموز آنها و غیره تأثیر منفی می‌پذیرد، ارزش بیشتری برای سرمایه زمانی در کسب اطلاعات در مورد ویژگی همسایگان و نمونه‌های رفتاری ایشان و پیمانهایی که روابط متقابل همسایگان را شکل می‌دهند، صرف خواهد شد.

ماتریس عوامل نهادی در بازار منزل مسکونی در مرحله اول به سلسله مراتبی از قواعد حقوقی مرتبط است که از قانون اساسی آمریکا و میزان قدرتی که به ایالات داده شده است، سرچشمه می‌گیرد. قوانین ایالتی، ویژگیهای قانونی حق انتقال مالکیت را تعریف می‌کند، قوانین منطقه‌ای، محدود کننده آن است که کدام حقوق را می‌توان و کدام را نمی‌توان انتقال داد؛ قوانین حقوق عمومی و عرفی^۱ تقویت‌کننده و یا محدود کننده محدوده عمل بسیاری از سازمانهای مستقل است. تمامی این موارد هزینه مبادله را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بنگاههای معاملاتی (دلالت‌های معاملات ملکی)^۲ موسسات مالی پس‌انداز و وام، که بازار رهن را شکل می‌دهند تماماً تحت تأثیر (قوانین) قرار می‌گیرند. کارآیی این سازمانها تابعی از ساختار حق مالکیت و اجرای آن (مانند بیمه حق مالکیت) و ساختار بازار سرمایه (شامل سازمانهای داوطلبانه و سازمانهای دولتی، ضمانت‌ها، و یارانه‌ها) است، به همین ترتیب دامنه‌ای از محدودیت‌های غیررسمی وجود دارد مانند تعهدات غیررسمی نرخ‌ها و یا هنجارهای رفتاری که بطور گسترده‌ای تکمیل‌کننده و تقویت‌کننده قواعد رسمی هستند. این موارد از تعهدات مربوط به حق همسایگان آغاز و تا هنجارهای اخلاقی که در تبادل اطلاعات بین مجموعه‌ای از افراد موثر در مبادله است، ادامه می‌یابد.

این توضیحات، به آن دسته از نهادهایی تأکید می‌کند که هزینه معاملاتی را کاهش می‌دهند ولی برخی از عوامل مانند قواعدی که ورود به بازار را محدود می‌سازند، و یا موجب بازرسی‌های بیمورد و افزایش

هزینه‌های کسب اطلاع شده، و یا حقوق مالکیت را ناامن تر می‌سازند - درحقیقت باعث افزایش هزینه‌های معاملاتی می‌شوند. نهادها در هر جامعه‌ای یک مجموعه و یا ترکیبی از امور یا مواردی است که هزینه‌ها را کاهش می‌دهند و یا عناصری هستند که هزینه‌ها را افزایش می‌دهند. بازار منازل مسکونی در امریکا، تقریباً بازار کارآمدی است زیرا در آن توازن عملکرد نهادها موجب کاهش هزینه معامله می‌شود.

دلالت ضمنی بحث حاضر آن است که کاهش هزینه ناشی از مبادلات بدون اصطکاک، نظریه اقتصادی، در شرایطی بیشتر است که عنصر ثالثی باعث شود که در ارزش ویژگی‌های موجود در تابع مطلوبیت خریدار اثر بگذارد. این موارد می‌توانند رفتار همسایگان، احتمال سرقت، احتمال تغییراتی که مقامات محلی در منطقه‌بندی منطقه اعمال می‌کنند (مانند تعویض یا تخریب محل)، و غیره باشند که ارزش ملک را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عبارت دیگر هرچه خریدار نامطمئن تر باشد، ارزش دارایی کمتر خواهد بود. به همین ترتیب ساختار نهادی تعیین کننده خطراتی است که فروشنده با آن مواجه است که آیا قرارداد به نتیجه می‌رسد و یا ناموفق خواهد بود. نکته قابل تأکید این که تمایز اصلی بین بازارهای نسبتاً کارآمد و امن کشورهای پیشرفته و طبیعت نامطمئن (ناامن و پرهزینه) معاملات در اقتصادهای کشورهای جهان سوم در گذشته و حال؛ در همین ساختار نهادی آنها نهفته است.

۴. نهادها و هزینه‌های تولید و معامله

نهادها نقش گمراه کننده تری در تولید کالاها و خدمات دارند، زیرا ساختارهای نهادی هم بر هزینه تولید و هم بر هزینه معامله اثر می‌گذارند که مورد اخیر از طریق ارتباط مستقیم بین نهادها و هزینه‌های معاملاتی (آنگونه که در مثال بالا ذکر شد)، و مورد اول از طریق استخدام یا کاربرد فن آوری، اثر می‌گذارد. در اینجا تمامی مسایل اندازه گیری و اجرا مطرح می‌شود، به عبارت دیگر نهادها هزینه‌های تولید و مبادله را از طریق ساختار حقوق مالکیت، درجه اثر بخشی دادگاه‌ها و سیستم قضایی، و توسعه و تکامل سازمان‌های داوطلبانه، به افراد و هنجارهای رفتاری ایشان شکل می‌دهند.

بطور مشخص، کارآفرین اقتصادی در هر بنگاه باید قادر باشد که مقدار و کیفیت داده‌ها و ستاده‌های خود را تعیین کند اما در نگرش نئوکلاسیکی بنگاه می‌توانست تمامی اینها را بدون هزینه اعمال کند و بنابراین تضاد بین بنگاه فرضی نئوکلاسیکی و بنگاه حقیقی نهادگرایان بسیار تکان دهنده است. در حالت افراطی، بحث فراتر از تابع تولیدی است که در آن از هزینه‌های سازمانی در ابعاد سرپرستی، هماهنگی،

نظارت و اندازه‌گیری خبری نیست هرچند هر بنگاه در زندگی واقعی اگر ثبات کیفیت محصول خود را دنبال می‌کند باید نهاده‌هایی را خریداری نماید که دائماً محتاج اندازه‌گیری مجدد هستند. زیرا تغییر در کیفیت کالا (با فرض ثابت ماندن بقیه عوامل)، تقاضا برای محصول را کاهش می‌دهد. در غیر این صورت مصرف‌کنندگان (یا اگر آن یک کالا واسطه باشد، تولیدکنندگان آن) باید (با تغییر کیفیت کالای نهایی) منابع را بگونه‌ای اختصاص دهند تا کیفیت معین نهاده واسطه حاصل آید، بنابراین تولیدکننده‌هایی که بتوانند کیفیت ثابت را تضمین کنند در موقعیت بهتری قرار می‌گیرند.

این شرایط، (یعنی اندازه‌گیری و اجرای بدون هزینه تغییرات) بطور ضمنی در آنچه بازار کالا و عوامل کارآمد نامگذاری شده است، در شرایطی قابل تحقق است که مجموعه پیچیده‌ای از نهادهایی در جامعه موجود باشند که تحرک منابع را تشویق کرده، کسب مهارت‌های جدید را ترغیب کنند، تولید وقفه نداشته باشد، هزینه‌های انتقال اطلاعات ارزان باشد و اختراع و ابتکار تکنولوژی‌های جدید میسر باشد. معرفی تمامی این شرایط، فهرست بلند و بالایی می‌طلبد که هرگز کامل نخواهد شد زیرا همانگونه که در مورد نهادهای مرتبط به مبادله در بالا ذکر شد، ساختار نهادی واقعی، سبب ترکیبی از آن نهادهایی است که فعالیت‌های توأم با افزایش بهره‌وری را می‌افزاید، و نهادهایی که باعث ایجاد مانع برای ورود به بازار هستند و محدودیت‌های انحصاری را تقویت می‌کنند و مانع جریان ارزان اطلاعات به افراد می‌شوند و بنابراین مانع رشد فعالیتهای کارآمد می‌شوند. ما باید فقط سازمان تولید موجود در اقتصاد کشورهای جهان سوم را با سازمان تولید کشورهای جهان اول در مقابل هم قرار دهیم تا از نتایج ناشی از تعریف ضعیف و یا غیر کارآمد حقوق مالکیت عمیقاً متأثر شویم. ساختار نهادی نه تنها به هزینه‌های کلان مبادله در مورد اول منجر می‌شود بلکه ناامنی در حقوق مالکیت باعث می‌شود که آن دسته فن‌آوری‌هایی مورد استفاده قرار گیرد که سرمایه ثابت اندکی را بکار می‌برند و در تعهدات دراز مدت فعالیت وارد نمی‌شوند. بنگاهها نوعاً کوچک هستند (مگر آن دسته که توسط دولت «اداره» و یا «حمایت» می‌شوند). علاوه بر آن برخی از مسایل جاری مانند عدم توانایی برای دریافت لوازم یدکی، و یا دو سال انتظار برای اتصال خط تلفن، نیاز به سازمان دیگری از تولید است که در کشورهای پیشرفته وجود دارد. متأسفانه معمولاً این نکته درست است که گرچه گستره وسیعی از کنترل‌های وارداتی در کشور اعمال می‌شود اما متأسفانه پرداخت رشوه درخواستی، دریافت لوازم یدکی را سرعت می‌بخشد، و یا خط تلفن را می‌توان به سرعت راه‌اندازی کرد بنابراین هزینه مبادله «سایه‌ای» به میزان بسیار زیادی قیمت‌های نسبی را تغییر می‌دهد و در نتیجه فن‌آوری‌های استخدام شده

تغییر خواهند کرد.

به رغم آن ایمنی که در حقوق مالکیت کشورهای در حال توسعه وجود دارد و در اغلب موارد هزینه‌های نظارت فنی زیادی صرف می‌شود، باز هم در مواردی دیده می‌شود که هزینه‌های نظارت پرستلی برای خدمات کیفی، گرچه بیشتر است ولی کارآیی حاصله کمتر از حد انتظار است. بنابراین لازم است در این بحث تجدید نظر شود که نهادها تنها تعیین کننده «هزینه‌های مبادله» هستند و تکنیک‌ها هم به تنهایی هزینه‌های تولید را تعیین می‌کنند. بنابراین لازم است سه الگوی متفاوت که ارتباط متقابل بین تکنیک‌ها، نهادها، هزینه‌های تولید و هزینه‌های مبادله را دربردارند، تشریح گردد تا این بحث روشن شود که روابط میان آنها پیچیده‌تر از مسایل فوق‌الذکر است.

۱. بحث نویسندگان مارکسیست مانند «ادواردز» (۱۹۷۹)، این است که در آغاز قرن بیستم، کاهش ارادی برنامه‌های اجباری آموزش مهارت‌های فنی برای تربیت نیروهای کار، باعث شد کارفرمایان به کاربرد فن‌آوریهای سرمایه بر ترغیب شوند که در نتیجه به کاهش تقاضا برای کارگران بسیار ماهر و جایگزینی ایشان توسط کارگران نیمه ماهر و غیرماهر انجامید. اما در توضیح چرایی این انتخاب کارفرمایان باید گفت که قدرت زیاد چانه‌زنی کارگران ماهر باعث شد که آنها از نظر استراتژیکی این توانایی را بیابند که بتوانند فرایند تولید را مختل کنند. به عبارت دیگر اگر جمله «چاندلر» (۱۹۷۷) را بکار ببریم با فرض چنین اعمالی از طرف کارگران ماهر، هزینه فن‌آوری مدرن بسیار زیاد می‌شود. حال می‌توان هزینه کل درازمدت را با کاربرد تعداد کمتری از کارگران ماهر که قدرت چانه‌زنی چندانی در حد قطع تولید را ندارند، کاهش داد. در چنین حالتی تکنیک جدیدی مورد استفاده قرار گرفته است که هزینه‌های مبادله را کاهش می‌دهد.

۲. متحده سازی صنایع وابسته به نفت، یعنی ایجاد سازمانی مقتدر که در نظارت و تخصیص منابع نفت کارآمد باشد، افزایش هزینه‌های مبادله را به دنبال دارد. (زیرا منابعی را که باید در ایجاد و تداوم سازمان و یا هدایت موفق آن تخصیص داد و سپس بر مجموعه هماهنگ شده نظارت کرد، در همان زمان، باعث کاهش هزینه‌های تولید می‌شود، زیرا مثلاً بخاطر کاربرد سیستم‌های کارآمدتر «پمپاژ و بهره‌برداری از عوامل» کاهش هزینه‌ای پیش می‌آید که به مراتب بیشتر از افزایش هزینه‌های مبادله است («لایب کپ» و «دیگین» ۱۹۸۵) در چنین حالتی به رغم کاهش هزینه‌های تولید تغییرات نهادی منجر به افزایش هزینه‌های مبادله شده است.

۳. «آندره شیرد» در ۱۹۸۷، سیاست عمومی کارخانه تولیدکننده وسایل نیمه هادی را شرح می‌دهد که امتیاز طراحی قطعات (لوازم) جدید را به رقابیش سپرده است، تا مصرف کنندگان اطمینان یابند که این شرکت دیگر قادر نیست در طراحی‌های جدید عملکرد انحصاری داشته باشد. اینک گرچه با کاهش نگرانی مصرف کنندگان این قطعات (مواد واسطه)، تقاضا برای آن محصول افزایش می‌یابد و گرچه ایجاد این سیاست، کاهش هزینه‌های مبادله را بدنبال دارد اما چون این هدف از طریق فدا کردن کارآمدی تولید به دست آمده است اتخاذ چنین تصمیمی، باعث شده‌است که آثار اقتصادی ناشی از مقیاس و منافع ناشی از «منحنی یادگیری (هزینه‌های نزولی)» را به نفع رقیب از دست بدهد.

غالباً محدودیت‌های غیررسمی نهادی، نقش اساسی در مورد کمیت و کیفیت محصول ناشی از عملکرد نیروی کار ایفا می‌کند. در حالی که اقتصاددان‌های مارکسیستی مدت مدیدی است به این نکته توجه کرده‌اند که کمیت نهاده نیروی کار را نمی‌توان به صورت مکانیکی در داخل تابع تولیدی جای داد بگونه‌ای که کمیت و کیفیت محصول نهایی در آن تابع دیده شوند، این موضوع تنها اخیراً توجه جدی اقتصاددانهای معاصر را به خود جلب کرده است. (حداقل در سالهای اخیر، بخشی از این حقیقت، در نتیجه مطالعه و مقایسه کیفی محصولات ناشی از کار کارگران ژاپنی و کارگران امریکایی در صنعت اتومبیل سازی امکان طرح یافته است).

مقررات مربوط به محصول، شکل‌های سازمانی که بگونه‌ای طراحی شده‌اند تا مشارکت و همکاری کارکنان را برانگیزانند، و کوشش در گزینش نیروی‌های متعهد برای انجام کارهای مهم و دشوار، تماماً موضوعات تحقیقی جدیدی هستند که در سازمانهای صنعتی مطرح شده‌اند. ویژگی خاص بازارهای نیروی کار، در عصر حاضر، آن است که نهادهایی در آن تعبیه شده است که کمیت و کیفیت محصول، که از نگرش‌های عامل کارآمد تولیدی سرچشمه می‌گیرند را مورد محاسبه قرار می‌دهند (و به همین دلیل اخیراً سرمایه‌گذاری در ترغیب نیروهای کار، بازسازی اخلاقی آنها و غیره، به علت اثرات مثبت آنها در حاشیه نهایی سود بنگاه، به عنوان جایگزین سرمایه‌گذاری در نظارت بیشتر، قابل طرح شده‌اند.

۵. سرچشمه‌های عدم کارآیی نهادی

تمرکز اصلی ادبیات نهادگرایی و هزینه‌های مبادله، بر نهادهایی استوار است که به عنوان راه‌حلهای کارآمد برای حل مشکلات سازمانها در ساختار رقابتی معرفی شده‌اند (ویلیامسون ۱۹۷۵، ۱۹۸۵)،

بنابراین مبادله بازار، حق امتیاز ویژه و یا یکپارچه سازی عمودی، به عنوان راه‌حلهای کارآمد جهت حل مسایل پیچیده‌ای که کارآفرینان در محیط‌های رقابتی مختلف با آن روبرو هستند، تلقی می‌شدند. چیزی که در این کار ظاهراً ارزشمند است آن است که در این گونه از تحلیلهای مهم‌ترین مشارکت علمی تحلیل نهادگرایانه در اقتصاد خبری نیست و آن چیزی است که عملکردهای مختلف اقتصاد را توضیح می‌دهد؛ اینکه چگونه ما می‌توانیم فقر ملت‌ها را مورد مطالعه قرار دهیم، یا دلایل شکست رشد اقتصادی مورد انتظار را برای بعضی از کشورها شناسایی کنیم، یا تفاوت عملکرد بخش‌های مختلف یک اقتصاد را توضیح دهیم [در پاسخ باید گفت] نهادهای انگیزه‌ها را می‌سازند، و آنها بنوبه خود، عملکرد اقتصادی را تعیین می‌کنند. محدودیت‌های رسمی اقتصاد (مانند حقوق مالکیت) توسط نهادهای سیاسی مشخص و اعمال می‌شوند و ادبیاتی که در بالا ارایه شده است، موارد فوق‌الذکر را به عنوان «داده شده» می‌پذیرد. در حالی که ادبیات گسترده‌ای در مورد مقررات و حتی الگوبندی فرایندهای سیاسی موجود دارد (برای مثال «بکر» ۱۹۸۳ و «۱۹۸۵»)، اما این بحث اساساً بحث غیرنهادی است و بنابراین در تشخیص نهادهای سیاسی مختلفی که کارآیی مبادله سیاسی و بنابراین نتایج اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، عاجز است.

در تحقیق قبلی (نورث ۱۹۸۱) بحث این بود که به دو دلیل اساسی می‌توان توضیح داد چرا حاکمان موجود نوعاً به قوانین مالکیت غیرکارآمد میدان کار می‌دهند؛ (منظور آن دسته از قواعدی است که صرفاً اثری برافزایش تولید نداشته‌اند و در عین حال باقی مانده‌اند) اول آنکه، محدودیت رقابتی به معنای آن است که وقتی اعضای جامعه به راحتی به همه حکام دسترسی دارند، حاکم موجود به قوانین اساسی جامعه حمله نمی‌کند بلکه ساختاری از حقوق مالکیت را می‌پذیرد که مطلوب اکثریت مردم است و در این راستا به اثرات، کارآمدی اقتصادی آن توجهی ندارد. دوم، محدودیت هزینه مبادله است. زیرا در شرایطی که حقوق مالکیت کارآمد به افزایش درآمد اجتماعی می‌انجامد، ممکن است افزایش درآمد مالیاتی اضافی نداشته باشد زیرا احتمالاً هزینه‌های نظارت، اجرا، اندازه‌گیری و جمع‌آوری بیشتری خواهد داشت. به عبارت دیگر مجوز ادغام شرکت‌های انحصاری در شهر کلبرت فرانسه، ممکن است از نقطه نظر کارآیی، کارآمد نباشد اما در جمع‌آوری مالیات‌ها در مقایسه با اقتصاد غیرمتمرکز و کنترل نشده، موفق‌تر خواهد بود. در طول تاریخ همان دو محدودیت، مشاهده شده است (و بعدها هم برقرار خواهند بود) نهادهای اقتصادی غیرکارآمد (آنگونه که در بالا تعریف شده است) قاعده هستند نه استثناء. به عبارت دیگر این مجموعه کارآفرینان سیاسی نیستند که نمی‌خواهند رشد اقتصادی ایجاد شود، بلکه نهادهای موجود در

جامعه شرایط لازم و تعهدات متغیری که هزینه‌های مبادله اندکی به همراه داشته باشد را فراهم نمی‌کنند. علاوه بر آن فرایند تغییر نهادی لزوماً به تکامل جریان رقابتی، بگونه‌ای که نهادهای غیرکارآمد به نفع نهادهای کارآمد از میدان خارج شوند، منجر نمی‌شود (یا حداقل گرایش آنچنان ضعیف ولی دارای آثار آنچنان پراکنده است که اجازه می‌دهد اقتصادهای غیرکارآمد برای مدت زیادی ادامه حیات دهند). حال در بررسی شناخت علت (چرایی) این نوع نتیجه‌گیری، به سؤال زیر پاسخ می‌دهیم:

۶. چگونه نهادها تغییر می‌کنند؟

درک تغییر نهادی مستلزم شناخت موارد زیر است: (۱) عوامل پایداری در نهادها، (۲) منابع ایجاد تغییر، (۳) عاملان تغییر و (۴) جهت تغییر.

وظیفه اساسی نهادها ارایه عواملی است که به ثبات و پایداری قیمت‌های نسبی بپردازد و این مهم از طریق تعدیل اثرات تغییر قیمت‌های نسبی فراهم می‌شود. این پایداری نهادی است که انجام مبادلات پیچیده را در عرصه زمان و مکان، میسر می‌سازد. شرط لازم برای بازارهای کارآمد که مشخصه کشورهای پیشرفته است، کانالهای مبادله سیاسی و اقتصادی است که امکان عقد موافقت‌نامه‌های معتبر را فراهم می‌سازد. این شرط توسط مجموعه پیچیده‌ای از محدودیت‌هایی میسر می‌گردد که نهادها را شکل می‌دهند، یا قواعدی که در سلسله مراتب جامعه به گونه‌ای جای گرفته‌اند که تغییر در هر سطح، پرهزینه‌تر از تغییر سطح قبلی آن است. در کشور آمریکا این سلسله مراتب از قواعد مربوط به قانون اساسی آغاز و به قوانین مجلس و قوانین عرفی مربوط به قراردادهای بین افراد منجر می‌شود. قواعد سیاسی نیز در سلسله مراتب سیاسی جای می‌گیرند حتی لوایح ویژه قانونی قبل از رفتن به کنگره نیز در همین سلسله مراتب جای می‌گیرند. ساختار کمیته‌های کنترل‌کننده‌های موارد مورد بحث، حفظ وضع موجود را بر تغییر آن رجحان می‌دهند، حتی محدودیت‌های غیررسمی نقش مهمتری از کنگره دارند. این محدودیت‌ها، گسترش استادانه و دقیقی از قواعد خوب رشد یافته‌ای هستند که قدرت حل مسایل بیشمار مبادله پایداری را دارند که قواعد رسمی نمی‌توانند آنها را به طور کامل حل کنند. بنابراین قدرت بقاء زیادی خواهند داشت. این ساختارها به مردم اجازه می‌دهند که در فرایند مبادله‌های روزمره وارد شوند بدون آنکه این ضرورت احساس شود که در هر منطقه (فعلی) و در هر موردی از مبادله ضرورت تأمل و اندیشه مجدد داشته باشند. جریان‌ات روزمره، رسوم، سنت‌ها و فرهنگ‌ها و واژه‌هایی هستند که تداوم محدودیت‌های غیررسمی را

روشن می‌سازند تقابل پیچیده قواعد و محدودیت‌های غیررسمی، به همراه شیوه اعمال خود زندگی روزمره ما را شکل می‌دهند و ما را به فعالیت‌های دنیوی خاصی هدایت می‌کنند که همواره بر زندگی ما سایه افکنده است.

اینکه ضروری است گفته شود وجود صفت پایداری در نهادها به معنای آن نیست که این نهادها (آنگونه که در بالا تعریف شدند) کارآمد هستند. پایداری شرط لازم برای مبادلات پیچیده انسانها با یکدیگر است اما این شرط جبران‌ناپذیر را نمی‌کند.

یکی از منابع تغییر نهادی، تغییر اساسی در قیمت‌های نسبی است (برای توضیح، به مقاله نورث و توماس ۱۹۷۳ مراجعه کنید) اما دیگری تغییر در ترجیحات مردم است. من نمی‌توانم بدبختی‌های ناشی از بردگی مردم قرن ۱۹ را در قالب الگوی گروههای ذینفع توضیح دهم. رشد بیزاری مردم مناطق متمدن از اینکه فردی در تصاحب دیگری باشد نه تنها حرکات ضدبرده‌داری را گسترش داد بلکه مکانیزم نهاد رای‌گیری، منجر به نابودی برده‌داری نیز شد. اینگونه نبود که گروههای ذینفع با حرکات دفاع از برده‌داری برای گسترش منافع خود اقدام نکنند، آنها چنین راهی را دنبال کردند. اما پیروزی گروههای ذینفع در گروه حمایت ایدئولوژیک رای دهندگان بود. هر رای دهنده تنها هزینه رفتن به صندوقهای رای را برای ابراز عقیده خود متقبل شد اما برده‌داران حتی راه رشوه‌دادن و یا خرید آرای مردم را برای جلوگیری عملی از ابراز عقیده ایشان ناموفق یافتند. همانگونه که گفتیم این نهادها هستند که باعث می‌شوند ابراز عقیده‌ها مهم و مؤثر گردند.

عامل ایجاد تغییر، کارآفرین اعم از کارآفرین اقتصادی یا سیاسی است. تاکنون سازمانها و کارآفرینان آن را خارج از تحلیل قرار داده بودند و تعریف نهادها عمدتاً بر قواعد بازی و بدون توجه به نقش بازیکنان محدود شده بود. چنانکه در آغاز این فصل گفته شد، جداسازی نهادها از سازمانها تصمیم عمدی بود این جداسازی هدف‌دار، از این جهت است که افراد به اهدافی برسند که به تغییر (کاهش) محدودیت‌ها ختم شود، در این صورت، سازمانها و فرایند آموزش نتایج را تغییر خواهند داد. اما چگونه؟

اجازه بدهید از سازمانها شروع کنیم بیشتر از یک قرن پیش «کویزه» در سال (۱۹۳۷) بحثی داشت مبنی بر اینکه وجود هزینه معامله پایداری برای موجودیت بنگاههاست. یعنی اگر اطلاعات و اجرای تعهدات بنگاهها بدون هزینه باشد، در آن صورت تصور بیک نقش مهم برای سازمانها دشوار خواهد بود. اما چه عنصری از هزینه‌های معاملات ما را به بحث سازمانها هدایت می‌کند؟ پاسخ‌ها از یک طرف به

بنگاههایی مربوط می‌شود که بگونه‌ای مشهور شده‌اند («مارگالین» ۱۹۷۴) و در امتداد، سازمانهایی هستند که به هر دلیل موافق روشن شدن میزان دارایی خود نیستند. («ویلیامسون» ۱۹۷۵ و «پارزل» ۱۹۸۳) و در نهایت آن دسته از سازمانهایی هستند که به هزینه‌های اندازه‌گیری واکنش نشان می‌دهند («پارزل» ۱۹۸۲) اما اینکه هر کدام از این گروهها، چه شایستگی‌هایی دارند و اینکه آیا آنها بصورت متقابل استثنایپذیر هستند یا خیر، (بحثی شبیه به این است که این پژوهشگران به گروههایی از درخت‌های قابل مطالعه متمرکز شده‌اند (تا حقیقتی را کشف کنند) اما به شکل کلی آنها توجهی نمی‌کنند. به هر حال اینک باید این نکته را پذیرفت که هر یک از گروه سازمانها واکنشی به ساختار نهادی جامعه پیرامون خود هستند و بنابراین به عنوان عامل اصلی تغییر آن ساختار نهادی نیز، تلقی می‌شوند.

محدودیت‌های نهادی به همراه محدودیت‌های سنتی نظریه اقتصادی، فرصت‌های بالقوه حداکثر سازی ثروت، توسط کارآفرینان (سیاسی یا اقتصادی) را مشخص می‌کنند. اگر بالاترین پرداخت‌ها در شرایطی صورت گیرد که اقتصاد به فعالیت‌های جنایی مدیران میدان عمل داده است یا با پرداخت‌ها به اعمال بنگاهی بیشتر است که رقیب را از میان برده است، یا به اتحادیه‌ای که در کاهش کارآیی کارگران و یا اعمال کار اجباری کوشا بوده است؛ در آن صورت، انتظار می‌رود سازمان به گونه‌ای شکل گیرد که در آن حاشیه‌های سود را به حداکثر برساند. از طرف دیگر، اگر پرداخت‌ها به سمت افزایش کارآیی برود در آن صورت رشد اقتصادی ایجاد می‌شود. در هر دو صورت کارآفرین و سازمان او در کسب دانش، «هماهنگی و یادگیری از طریق انجام کار» سرمایه‌گذاری می‌کنند تا پتانسیل‌های سودآوری را افزایش دهند. اما مادامی که سازمان در جهت کسب بازدهی بالقوه رشد می‌کند به تدریج سعی دارد در تغییر محدودیت‌های نهادی (به نفع خود) نیز اقدام کند. این کار یا بطور غیرمستقیم، یعنی از طریق تقابل بین رفتار حداکثر سازی و اثر آن بر پاکسازی و یا بازسازی محدودیت‌های غیررسمی سازمان اعمال می‌شود و یا به طور مستقیم سازمان سرمایه‌گذاری می‌کند تا قواعد رسمی (بازی - فعالیت) را (به نفع خود) تغییر دهد. نرخ بازدهی نسبی سرمایه‌گذاری بنگاه در تغییر محدودیت‌های رسمی، و یا تخصیص منابع برای تغییر سایر محدودیت‌های (غیررسمی)، ساختار سیاسی را شکل می‌دهد، آن نرخهای بازدهی که قواعد کسب و کار را تغییر می‌دهند، هزینه سرمایه‌گذاریهای سیاسی را نیز تغییر خواهند داد.

اگر الگوی تغییر نهادی خود را با دوباره ساختاردهی داستان تاریخ اقتصاد ایالات متحده، گسترش داده و آن را در قالب فرایند رشد این کشور در قرن ۱۹ میلادی عرضه کنیم به طور خلاصه خواهیم گفت:

ساختار اساسی نهادی که از انگلستان سرچشمه گرفته است نه تنها اقتصادهای غیرمتمرکز و استقلال سیاسی محلی را تشویق کرده است بلکه هزینه مبادلات اقتصادی را از طریق مالکیت آسان بر زمین (به استثنای مالکیت در مستعمره‌ها) و امنیت حقوق دارایی‌ها، کاهش داده است. پس از پیروزی انقلاب که قانون اساسی و نهادهای استعماری گذشته را با معرفی ماهرانه کدهای جدید رفتاری تصحیح کرد، محیط خاصی ایجاد شد که عملکرد نهادها بطور مستقیم و غیرمستقیم تقاضای القایی آموزش را بالا برد و به طور گسترده‌ای به توسعه و ایجاد سازمانهای سیاسی و اقتصادی خاصی ختم شد که افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی را به ارمغان آورد. اما باید با دقت به این ساختارهای نهادی توجه کرد. زیرا سازمانهای جدید به جای آن گروه سازمانها و سیاستهایی پیدا شدند که هزینه‌های مبادله را بالا برده و بنابراین کارآیی را کاهش می‌دادند. علاوه بر آن همراه با سازمانهای اقتصادی و سیاسی فوق‌الذکر سازمانهای دیگری برای کسب فرصت‌های سودآور تکامل یافتند که به تدریج مبانی ساختار نهادی اقتصاد را نیز تغییر دادند. برخی اوقات این گونه تغییرات باعث شد که ساختار اصلی نهادی، بیشتر به سمت فعالیتهای کارآمد هدایت شود اما برخی دیگر از اوقات، نرخ بازدهی فعالیتهای غیرکارآمد را افزایش دادند، هرچند در برخی از موارد نتایج کار کارآفرینان؛ اعم از اقتصادی - سیاسی، به دلایلی قابل پیش‌بینی نبود. [مثلاً تحولات بیرونی مانند، تغییر در شرایط اقتصادی سیاسی سایر کشورهای جهان، از طریق تغییری که در قیمت‌های نسبی عوامل اقتصادی سیاسی خارجی؛ نسبت به قیمت‌های سیاسی - اقتصادی داخل کشور و سازمانهای ذیربط آنها پیش آمد ساختار نهادی را به گونه‌ای تغییر داد که در نهایت به اثر پذیری اقتصاد آمریکا از تحولات فوق‌الذکر منجر شد]. این رویکرد داستان مشابهی است که در سطح بین‌المللی نیز مطرح می‌شود و در آن با تمرکز به تقابل بین قواعد بازی و بازیکنان (عرضه عملکرد نهادها) صحنه‌هایی از تحلیل تاریخی می‌رسیم که نسبت به گذشته، بسیار جالب‌تر خواهد بود. این مبحث از این جهت جالب است که می‌تواند مسیر تغییرات تاریخی را مورد کنکاش مجدد قرار داده و آن را از نظر تحلیلی و انتقال بصیرت به عصر حاضر، غنی‌تر سازد.

بنابراین، تغییرات نهادی فرایند تجمعی خاصی است که فرصت‌های سودآور «کوتاه مدت» در مجموع خود، مسیر دراز مدت تغییرات اجتماعی را شکل می‌دهند. اما نتایج درازمدت عمدتاً به دو دلیل مورد نظر سازمانها نیستند. اول آنکه کارآفرینان، به نتایج درازمدتی که نسبت به آنها جنبه بیرونی دارد، به ندرت توجه می‌کنند، اما جهت سرمایه‌گذاری آنها در افزایش یا انتشار مجموعه دانش (نهادی)، موثر بوده

و می‌تواند جریان تحرک منابع را تقویت و یا تضعیف کند. دوم اینکه در اکثر موارد تفاوت عمده‌ای بین نتیجه مورد نظر و نتیجه عملی وجود دارد. به عبارت دیگر، در اغلب موارد نتایج از آنچه مورد انتظار است دور می‌شود، زیرا افراد توانایی‌های محدودی داشته و مسایلی که قرار است حل شوند، پیچیده‌اند. مسیر تغییر نهادی که تعیین‌کننده تکامل جامعه است توسط محدودیت‌هایی که از گذشته مانده‌اند و (برخی اوقات نیز غیرقابل پیش‌بینی هستند) مشخص می‌شوند. بنابراین، این مسیر مجموعه‌ای از انتخاب‌های تجمعی کارآفرینان بیشماری است که سازمانها دائماً در آن محدودیت‌های عملکرد خویش را بازنگری می‌کنند. این وابستگی مسیر زمانی، بیانگر آن است که تاریخ اهمیت دارد، و آن هم نتیجه تغییرات نهادی تجمعی است که می‌توان آن را در مسیرهای اقتصادی و اگر مورد کنگاش علمی قرار داد. اما متأسفانه با توجه به تمایل برخی از سیاست‌گذاران به ایجاد زمینه‌های حقوق مالکیت غیرکارآمد، کیفیت اقتصادی و یا رکود آن احتمالاً تداوم می‌یابد، زیرا معمولاً باز خوردی در سیستم وجود ندارد که سازمانهایی را ایجاد کنند که انگیزه سرمایه‌گذاری در فعالیتهای کارآمد را داشته باشند. زیرا «انگیزه‌های نادرست» نهادها و سازمانهایی غیرکارآمد ایجاد می‌کنند؛ و بنابراین در طول تاریخ، کارآفرینانی بوجود می‌آیند که دارای قدرت چانه‌زنی اقتصادی سیاسی بوده و به این نتیجه می‌رسند که سودآوری را با انتخاب مسیر غیرکارآمد از نظر اقتصادی، انتخاب نمایند. در حقیقت این نتیجه طبیعی ویژگی بازدهی فزاینده ماتریس ویژگیهای نهادی است که وابستگی مسیر زمانی را ایجاد می‌کنند.

این شبکه آثار بیرونی، که از ارتباط سمبلیک بین نهادها، اقتصاد، سیاست و سازمانهای برآمده از آنها است؛ تحلیل تغییرات اساسی عملکرد اقتصاد را در طول زمان دشوار می‌سازد. مقایسه تضاد بین تاریخ کشور انگلستان، مستعمره‌های امریکای شمالی و توسعه‌های پس از استقلال آنها (که به طور مختصر در بالا ارایه شد) با تاریخ کشور اسپانیا و پرتغال و توسعه امریکای لاتین، اعجاب برانگیز است.

در مورد اول، انگلستان و مستعمره‌های او؛ ساختار نهادی ایجاد شده به طور گسترده‌ای به ایجاد سازمانهای موجد دموکراسی سیاسی و ثبات و رشد اقتصادی، منجر شد. در حالت دوم (اسپانیا و پرتغال) کنترل‌های متمرکز، بوروکراسی سیاسی و تنظیم ریز مسایل اقتصادی (توسط حاکمان سیاسی) که در مستعمره‌ها اعمال شد و حتی پس از استقلال در آن کشورها همچنان باقی ماند؛ در یک روند درازمدت، نه تنها هدم ثبات سیاسی را به همراه آورد، بلکه، عملکرد اقتصادی ضعیفی را نیز به دنبال داشت که برای مدت دو قرن تاریخ امریکای لاتین را شکل داده است. به عبارت دیگر فرصت‌هایی که برای کارآفرینان

اقتصادی و سیاسی وجود داشت ناشی از اتحاد سیاست‌هایی بودند که وضع موجود را پاسداری می‌کردند. این بدان علت بود که فرصت‌های برآمده از تغییرات حاشیه‌ای، که تبلوری از ساختار نهادی است، به طور فزاینده‌ای تداوم چنین سیاست‌های نهادگرایانه را مورد قبول می‌داند. اما این تمام داستان نیست. با پیروزی هریک از انقلاب‌ها، آن قواعد رسمی مشخص و تدوین می‌شوند که سیاست و اقتصاد را متحول سازند مثلاً امواج ایدئولوژیکی ناشی از انقلاب امریکا منجر به وضع قوانینی شد که پس از قانون اساسی و قانون اقتصادی آن کشور، اجرا شد تا محدودیت‌های تنظیم‌کننده بازار را کاهش داده و یا حذف نماید، اما هنوز نتایج مورد انتظار از هدفهای مورد نظر، بسیار دور بود. در حقیقت این مجموعه پیچیده قوانین رسمی، نحوه اجرای آنها، و محدودیت‌های غیررسمی است که ساختار نهادی را شکل می‌دهد. در محیط نهادی امریکای لاتین، وقتی از نظر تاریخی تداوم محدودیت‌های غیررسمی کماکان حضور دارند، برای هدایت اقتصاد و سیاست به مسیر مدرن، تغییر از قواعد رسمی کفایت نمی‌کند.

مادامی که مقوله‌های «وابستگی زمانی پدیده‌ها» از تضاد بین آنها حکایت می‌کند، نهادگرایی تجمعی و تکامل سازمانی ناشی از آنها کارآمد نیست. فهم این نکته نسبتاً آسان است که تکامل ویژه سازمانها و روشی که توسعه آنها بر ساختار نهادی جامعه اثر گذاشته است را مورد بررسی قرار دهیم (برای مثال، «نورث» و «راتن» ۱۹۸۷ در مورد تکامل سیاست‌گذارهای مربوط به زمین، در ایالات متحده را نگاه کنید). اما نتایج مربوط به سازمانها تک بعدی نیستند (همان‌گونه که در بالا بر آن تاکید شد) و اثرات هم فزونی آنها بر عملکرد اقتصادی - سیاسی، تقریباً و همواره دارای ابعاد چندگانه است.

تغییرات نهادی به میزان زیادی رشد تجمعی دارد، اما تغییر نهادی گسسته، معمولاً خود را به شکل انقلاب بروز می‌دهد و موضوع آن هم بسیار فراتر از محدوده این مقاله است که نسبت به آن مجال اظهار نظر داشته باشیم.

اما نکته مهمی از تحلیل بالا به دست می‌آید و آن اینکه؛ آن تغییر انقلابی، ندرتاً به همان اندازه که در ظاهر امر به نظر می‌رسد (و یا تصور مدینه فاضله‌ای که انقلابیون از نتیجه انقلاب دارند) در باطن نیز انقلابی باشد؛ دلیل این امر تنها آن نیست که دوره زمانی تعهد ایدئولوژیکی افراد کوتاه است، بلکه بحث این است که قواعد رسمی در شرایطی تغییر می‌کنند که محدودیت‌های غیررسمی، هماهنگ با آنها تغییر نمی‌کنند، در نتیجه کشمکش جدیدی بین محدودیت‌های غیررسمی و قواعد رسمی جدید بوجود می‌آید که بسیاری از آنها با یکدیگر ناسازگار خواهند بود. نتیجه درازمدت این تعارضات به بازنگری هر دو

می‌انجامد و برآیندی دارد که برخی از محدودیت‌های رسمی قبل از انقلاب را نگه می‌دارد و یا آنها را دوباره ایجاد خواهد کرد.

۷. نهادها و اقتصاد

در اینجا قصد قلم‌فرسایی در مورد ادبیات غنی تحلیل هزینه مبادله و تحلیل نهادی آن که در ابعاد رشته‌های «سازمان صنعتی»، «مالیه عمومی» و «انتخاب عمومی» گسترش یافته است را نداریم و در عوض به دامنه وسیعتری که هنوز جای کار دارد تمرکز می‌کنیم.

۸. الگوسازی نهادی

مهمترین و عمومی‌ترین مشارکت الگوسازی نهادی در نظریه‌سازی اقتصادی، این است که به طور مشخص و روشنی شرایط نهادی ویژه‌ای که این الگوها در آن کار می‌کنند، روشن شوند. در بسیاری از الگوهای اقتصادی به طور ضمنی قواعد ویژه سیاسی، حقوق مالکیت و ویژگی‌های اعمال قانون مفروض است که بر نتیجه نهایی اثر تعیین‌کننده‌ای دارند. تغییر در این عوامل ثمرات متفاوتی خواهد داشت. اقتصاددانها، به ندرت از محدودیت‌های نهادی که برای کارکرد الگوی ویژه آنها ضروری است، (مثلاً چگونه این الگو در بنگلادش کارآمد است). اطلاع دارند. حتی مهمتر از آن، محدودیت‌های نهادی ویژه‌ای است که مرزهای عملکرد سازمانها را مشخص می‌کند و بنابراین تقابل بین قواعد بازی و رفتار بازیکنان را قابل درک می‌سازد. اگر سازمانها، بنگاهها، اتحادیه‌های تجاری، گروههای کشاورز، احزاب سیاسی، موسسات تنظیم‌کننده قانون و مقررات که فقط برخی از آنها را نام بردیم - کوشش‌های خود را به فعالیت‌های غیرکارآمد اختصاص دهند، در حقیقت این آن محدودیت‌های نهادی است که ساختار انگیزشی چنین فعالیت‌هایی را فراهم آورده است. کشورهای در حال توسعه از این جهت فقیر هستند که محدودیت‌های نهادی آنها، زمینه مجموعه‌ای از «پرداخت‌ها» را به فعالیت‌های سیاسی - اقتصادی خاصی فراهم می‌سازند که فعالیت‌های کارآمد را ترغیب نمی‌کنند. اقتصادهای سوسیالیستی اینک در راستای تقویت ساختار نهادی پایه‌ای خود هستند زیرا وضع فعلی آنها منشاء عملکرد ضعیف آنهاست و بنابراین تلاش کردند به روشهایی تمسک جویند که ساختار نهادی خود را بازسازی کنند تا انگیزه‌ها را در مسیرهایی قرار دهند که هدایت سازمانها در راستای مسیرهای زمانی افزایش بهره‌وری، میسر گردد.

۹. الگوهای رفتاری

هماهنگ‌سازی خودآگاهانهٔ نهادها در نظریه اقتصادی باعث می‌شود که اقتصاددانها در جستجوی الگوهای رفتاری خاصی باشند که اجرای موفق نظریه اقتصادی به آن متکی است. اگر اقتصاددانهای نئوکلاسیک در الگوهای خود نهادهایی ندارند، بدین علت است که فرضیات رفتاری آنها در مورد رفتار انسانها و اطلاعاتی که بازیکنان عرصه اقتصاد دارند بگونه‌ای است که به وجود آن نهادها نیازی نیست. اما از آنجا که این نهادها در واقع وجود دارند؛ اقتصاددانها وظیفه دارند در مورد آثار تبعی نهادها در الگوهای رفتاری مورد استفاده خویش، سوال پژوهشی داشته باشند. برای مثال در شرایطی که درمی‌یابیم مردم برداشت‌های ذهنی خاصی از جهان اطراف خود دارند و اظهار نظرهای ایشان در زمینهٔ نهادها مختلف را می‌توان با هزینه اندک و قابل اغماضی به دست آورد، نقش ایدئولوژی بسیار مهم خواهد بود. به همین ترتیب وقتی الگوهای رفتاری ما بیانگر عدم تکافوی اطلاعات و یا توانایی محدود ما در فرآوری آن اطلاعات است در آن صورت درمی‌یابیم که چرا نیاز به آن داریم تا نمونه‌های منظمی از روابط متقابل انسانی، که «نهاد» نام گرفته‌اند را توسعه دهیم. اما اینکه چرا این نهادها بسیار اندک یا ناکافی‌اند و یا در هر سال از حالت بهینه دور می‌افتد، امید است با همکاری اخیر بین روانشناسان و اقتصاددانها زمینه تقویت و بهبود الگوهای رفتاری و نهاد ساز، فراهم آید. (به «هاگارت» ۱۹۸۶ مراجعه کنید).

۱۰. نهادها و الگوهای اقتصادی

هماهنگ‌سازی نهادها در داخل الگوهای اقتصادی آنها، اقتصاددانها را به این نکته واقف می‌گرداند که «ابدها» مهم تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر نهادها کارآمد، روابط متقابل انسانی را به گونه‌ای ساختاربندی کرده‌اند که در اغلب موارد و در زمینه‌های بحرانی فرایند انتخاب، می‌توانیم عقاید، ایدئولوژی‌ها و عقاید نسبی خود را با هزینه اندکی اعمال کنیم. این گونه نتیجه‌گیری در اکثر موارد، نتیجه‌ای متفاوت از آنچه در الگوهای گروه‌های دینفع در اقتصاد الگوهای انتخاب در بخش عمومی انتظار داریم، خواهد داشت.

۱۱. یکپارچه‌سازی

یکپارچه‌سازی نظریهٔ اقتصادی و سیاسی؛ در جهانی که دولت نقش مهمی در انتخاب‌ها (بخش

عمومی) ایفا می‌کند، ضروری است. حل این فرایند یکپارچه سازی از طریق الگوسازی نهادهای سیاسی و اقتصادی خاصی فراهم می‌شود که ما به اجازه دهد در اکتشاف بُعد نظری روابط بین این دو ساختار نهادی اقدام کنیم تا در نتیجه استخراج الگوهای اقتصادی سیاسی واقعی، در اقتصاد کلان و دیگر زمینه‌هایی که دولت در آن نقش عمده‌ای دارد، دست یابیم.

۱۲. شناخت نهادهای فرایند تغییر

اگر در فرایند کاربرد نظریه اقتصادی، شناخت طبیعت نهادها بتواند نقش عمده‌ای در تعریف مجدد «پارامترهای موثر در الگوی مجموعه انتخابی» داشته باشد؛ در آنصورت فهم تغییرات نهادی افقی تازه برای مدیریت تغییرات اقتصادی باز خواهد کرد. و این تحولی است که ما را از اقتصاد سنتی بسیار دور خواهد کرد. نقش محوری که نهادها در پیوند گذشته، حال و آینده ایفا می‌نماید و طبیعت تغییرات نهادی که جنبه تجمعی دارد و ویژگی فرایندهای متکی به زمان آن، تماماً زمینه‌ای را فراهم می‌سازند تا بتوانیم برداشت اکتشافی پرمعنایی از عملکرد اقتصادی در طول زمان به دست آوریم. بنابراین، این مقوله، دلالت‌های روشنی برای تحلیل تاریخی دارد، به عبارت دیگر همراه سازی تحلیل نهادی با تحلیل سنجشی تاریخ اقتصادی، تاریخ غنی‌تری از گذشته می‌سازد. ایده تحلیل سنجشی از تاریخ که با استفاده از روشهای مقداری و پیچیده نظریه قیمت و فروض اساسی نظریه نئوکلاسیکی در مفهوم کمیابی و بنابراین رقابت؛ بوجود آمده است؛ نتیجه عملی عمدتاً ضدتاریخی داشته است. تاریخ باید طریقی که در آن جوامع، سیاست‌ها، و اقتصادها در طول زمان تکامل می‌یابند را توضیح دهد. این تحلیل‌های نهادی است که تغییرات اقتصاد را در طول زمان به هم می‌چسباند؛ گذشته را به حال و آینده پیوند می‌زند و از قسمت‌های مختلف جدا از هم، اجزای جامعه را به هم مرتبط می‌سازد.

دلالت‌های زمانی فوق‌الذکر به یک نسبت برای فهم توسعه اقتصادی اساسی مهم تلقی می‌شوند. قطعاً یکی از دلایل شکست علوم اجتماعی در بعد از جنگ دوم جهانی، عدم توانایی آن در ارائه الگوهای مفیدی است که عملکرد ضعیف اقتصاد کشورهای جهان سوم را در نظر گرفته و سپس سیاستی را برای توسعه اقتصادی آنها ارائه می‌دهد. هدف اولیه نظریه اقتصادی نئوکلاسیک نیز این نبوده است که چنین عملکرد ضعیفی داشته باشد و بنابراین این هدف مهم را نیز برآورده نخواهد کرد. زیرا در این نظریه‌ها، به آسانی تمامی موضوعات مرتبط نادیده گرفته شده‌اند اما به هر حال این نهادها هستند که محدودیت‌های

کلیدی را مشخص می‌کنند و بنابراین انگیزه‌ها را شکل می‌دهند و این ارتباط بین ساختار نهادی و سازمانهاست که عکس‌العمل به آن ساختاری است که تکامل اقتصادی را شکل می‌دهد. نظریه نهادی به مسایل بحرانی توسعه سازمان انسانی و مسایل لازم برای راه‌حلهای مبتنی بر همکاری در روابط متقابل بین انسانها، توجهی خاص دارد.

اینک زمانی است که تاریخ اقتصادی باید آشکارا نسبت به یک نکته چنین نتیجه‌گیری نماید که تحلیل‌گر نهادی، باید مطالعه تاریخ را در مرکز مطالعه اقتصادی خود جای دهد زیرا نه تنها این رویکرد، روشنگر پارامترهای کلیدی مهم و درعین حال متغیری است که توسط اقتصاددانان ثابت تصور می‌شوند، بلکه محدودیت‌هایی که در داخل آن فرایندهای تصمیم‌گیری اتفاق می‌افتد، ریشه در گذشته دارند و با شناخت راههایی که این محدودیتها رشد کرده‌اند، می‌توانیم درک بهتری نسبت به مجموعه انتخابها و محتوای نهادی ویژه‌ای که الگوهای اقتصادی در درون آن چارچوب‌ها مصداق ندارند، پیدا کنیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

1. Barzel, Y. (1982) "Measurement cost and the organization of markets", *Journal of Law and Economics* 25: 27-48.
2. Becker, G.S. (1965) A theory of the allocation of time "Economic Journal 75: 493-517.
3. _____ (1983) "A theory of Competition among perssure groups for influence", *Quarterly Journal of Economics* XCVIII:371-400
4. _____ (1985) "Public Policies, pressure groups, and dead weight costs", *Journal of Public Economics* 28:329-47.
5. Chandler, A (1977) "The Visible Hand", Cambridge, Mass, Belknap Press.
6. Coase, R.H. (1937) "The nature of the firm *Economica* 4. 380-405.
7. Edwards, R. (1979) "Contested Terrain" London: Heinemann.
8. Hogarth, R.M, and Reder, M.W. (eds) (1986) "The behavioral foundations of economic theory", *Journal of Business* Volume 57, special issue.
9. Kalt, M.A. and Zupan, M.A. (1984) "Capture and ideology in the economic theory of politics", *American Econmic Review* 75: 279-300.
10. Lancaster, K. (1966) "A New approach to consumer theory", *Journal of Political Economy* 74: 132-57.
11. Libecap, G.C. and Wiggins, S.N. (1985) "The influence of private contractual failure on regulation: the case of oil field Unitization" *Journal of Political Economy* 93: 690-714.
12. Marglin, S. (1974) "What do bosses do?" *Rewiew of Radical Political Economy* 6: 33-60.

13. Nelson, D. and Silberberg, E. (1987) "Ideology and legislator shirking", *Economic Inquiry* 25: 15-25.
14. North, D.C. (1981) "Structure and Change in Economic History", New York: W.W. Norton.
15. _____ (1990) "Institutions, Institutional Change and Economic Performance", Cambridge: Cambridge University Press.
16. _____ and Rutten. A. (1987) "The Northwest Ordinance in historical Perspective", in D.Klingerman and R. vedder (eds) "Essays on the Old Northwest", Athens, Ohio: Ohio University Press.
17. _____ and Thomas, R.P (1973) "The Rise of the Western World: A New Economic History", Cambridge: Cambridge University Press.
18. _____ and Wallis, J. (1986) "Measuring the transactions sector in the American economy", 1876-1979", in S.L. Engerman and R.E. Gallman, (eds)
19. Long-Term Factors in American Economic Growth", Chicago: University of Chicago Press. Shepard, A. (1987) "Licensing to enhance demand for new technologies", *Rand Journal fo Economics* 18: 360-68.
20. Williamson, O.E. (1975) "Markets and Heirarchies": Analysis and Antitrust Implications", New York: Free Press.
21. _____ (1985) *The Economic Institutions of Capitalism*, New York: Free Press.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی